

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره

تاریخ: ۹ بهمن ۱۳۹۶

موضوع جزئی: چهار نکته در مورد آیه هفدهم _ آیه هجدهم

مصادف با: ۱۱ جمادی الاول ۱۴۳۹

جلسه: ۳۳

﴿ الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین ﴾

قبل از اینکه به آیه هجدهم که در ادامه مطلب آیه هفدهم است بپردازیم چهار نکته باقی مانده که آن را عرض می‌کنم و بعد وارد بحث آیه هجدهم می‌شویم.

نکته اول

نکته اول اینکه معنای روشن شدن نور و سپس خاموشی آن در مورد منافقین چیست؟ در آیه می‌فرماید «مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ». اینها دو مرحله در زندگیشان اتفاق می‌افتد، ۱. اینکه اینها یک نوری را روشن می‌کنند، ۲. خداوند آن نور را خاموش می‌کند، ما برای این قسمت یک توضیحی دادیم و دو احتمال ذکر کردیم، یک احتمال دیگری که خالی از لطافت هم نیست این است که:

مقصود از استیقاد النار این است که منافقین با اختلاط با مؤمنین به حسب ظاهر نوری در زندگی آنها پیدا می‌شود، یعنی آن آتشی که اینها روشن می‌کنند و سپس خداوند آن را خاموش می‌کند، همان ظاهر ایمانی آنها است، اینها با مؤمنین برخورد می‌کنند و به حسب ظاهر می‌گویند ما با شما هستیم، لذا مسجد می‌روند، به خانه های مؤمنین رفت و آمد می‌کنند، در جمع مؤمنین می‌نشینند و تظاهر به اسلام می‌کنند و لذا قهراً در محیط‌های اسلامی و دینی حضور پیدا می‌کنند، خود این حضور در مسجد و جمع مؤمنین و رفت آمد با مسلمین و ازدواج و نکاح با آنها، این یک نوری است که به حسب ظاهر در زندگی اینها روشن شده است، و خودشان هم این کار را انجام می‌دهند، ولی خداوند متعال این نور را در زمانی که نیاز به آن دارند از آنها می‌گیرد، چون ایمان قلبی ندارند، این ایمان ظاهری اثری ندارد، پس مقطعی که در پرتو آن نور زندگی می‌کنند دنیا می‌باشد، ولی به محض مردن این نوری که اینها روشن کرده اند از آنها گرفته می‌شود، یعنی آثار نور منتفی می‌شود و در ظلمات محض فرو می‌روند، پس استیقاد النار توسط منافقین حمل می‌شود بر دورانی که در نفاق به سر می‌برند و ظاهراً با مسلمین ارتباط دارند و در مکان‌ها و مجامع دینی حضور پیدا می‌کنند بالاخره مسجد، جمع مسلمین و مؤمنین، اینها جمع‌های نورانی هستند، اینها به گمان خودشان با نفاق و تظاهر و اظهار لسانی به ایمان و اسلام، این نور را برای خود فراهم می‌کنند، چون هر انسانی در پرتو دین الهی نورانی می‌شود. این افراد در دنیا با همین تظاهر به دین و دیانت و ایمان، این آتش را پیرامون خود روشن می‌کنند اما با این نمی‌توانند به مقصد برسند، این نفاق باعث سرگشتگی بیشتر آنها می‌شود، چون این نور و آتشی که روشن می‌کنند تا در پرتو نور آن حرکت کنند و هدایت شوند، این چون برخاسته از ایمان ظاهری نیست هیچ کمکی به آنها نمی‌کند و باعث هدایت آنها

نمی‌شود، لذا خداوند می‌فرماید «ذهب الله بنورهم» درست آن زمانی که می‌میرند و باید آثار حقیقی ایمان آن موقع خودش را نشان دهد و آنها را در مسیر سنگلاخی عالم برزخ و قیامت هدایت کند، آنموقع این نور گرفته می‌شود، چون نوری نبود که در عمق جان آنها رسوخ کند و قلب آنها را نورانی کند تا بتوانند راه را از چاه تشخیص دهند.

پس نور مربوط به مقطع زندگی دنیایی اینها می‌باشد که با مسلمین اختلاط و آمیختگی پیدا کرده‌اند و ظلمت و تاریکی مربوط به مقطع مردن آنها است که خداوند این نور را از آنها می‌گیرد «وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»، آنها را در ظلمت‌ها و تاریکی‌های خودشان رها می‌کند.

این نکته لطیفی است که در کلمات مرحوم علامه طباطبایی به نوعی به آن اشاره شده است و این می‌تواند یک وجه و احتمال در کنار احتمالات قبل مورد توجه قرار بگیرد.

نکته دوم

نکته دوم اینکه در همین آیه شانزدهم و آیه بعدی و نیز در مواضع دیگر می‌بینیم گاهی در مورد منافقین ضمیر مفرد به کار برده شده و گاهی ضمیر جمع، مثلاً می‌فرماید: «مثلهم کمثل الذی استوقد ناراً»، اول ضمیر «هم» آورده است، مثل آنان، علی القاعده بعد از آن باید بگوید «مثل الذین استوقدوا ناراً»، اما می‌فرماید «مثل الذی استوقد ناراً»، یا در ادامه می‌فرماید «ذهب الله بنورهم»، نمی‌گوید «بنوره»، «و ترکهم فی ظلمات لایبصرون»، این تبدیل و تغییر ضمیر مفرد به ضمیر جمع، این ممکن است به جهت تفنن باشد که به لطافت و زیبایی کلام چه بسا کمک کند.

و ممکن است به این جهت باشد که منافقین گاهی به فرد تشبیه می‌شوند و گاهی به یک گروه و جریان، آنجا که سخن از خودشان است ضمیر جمع بکار رفته است، می‌گوید «و مثلهم، بنورهم، ترکهم، لایبصرون» همه اینها ضمیر جمع می‌باشد، در حقیقت می‌گوید منافقین اینگونه هستند، خدا نور منافقین را خاموش می‌کند، منافقین نمی‌بینند و در ظلمت‌ها رها می‌شوند منتهی وقتی می‌خواهد این مجموع را تشبیه کند، تشبیه به یک فرد می‌کند، این از آن مواردی است که تشبیه به یک فرد شده است، گاهی هم تشبیه به یک جمع می‌شود، این بستگی دارد به موضوع تمثیل و تشبیه، لذا در مواقع مختلف هم متفاوت می‌شود.

نکته سوم

اینکه در آیه فرمود: «ترکهم» خداوند آنها را در ظلمات رها کرد، یعنی آنها را از نور الهی محروم کرد، این محرومیت از نور الهی و ظلمتی که اینها در آن فرو رفته‌اند، همان نور هدایت است، و إلا نور گاهی بر عالم وجود و هستی هم اطلاق می‌شود، نور وجود در تمام این عالم پرتو افکنده است، در اینجا منظور نور هستی نیست، بلکه آن نور هدایت است که منافق از آن محروم می‌شود و همانطور که قبلاً هم اشاره شد این به نحوی است که «لایبصرون»، حذف متعلق لایبصرون و سیاق آیه دلالت بر نایبایی مطلق آنها می‌کند، نمی‌فرماید، «لایبصرون» چه چیزی را؟ متعلق بصر را ذکر نکرده است، وقتی به نحو مطلق می‌گوید و متعلق آن را ذکر نمی‌کند یعنی اینها مطلقاً نابینا هستند و این نایبایی مطلق باعث می‌شود که امیدی به نجات آنها نباشد، کسی که بهره نسبی از بینایی و شنوایی و تکلم داشته باشد، ممکن است در

همان حد بتواند برگردد ولی وقتی ناینایی و ناشنوایی به نحو مطلق باشد و عدم قدرت بر تکلم به نحو مطلق باشد، دیگر هیچ خیری در آنها نیست و امید به آنها وجود ندارد و خود این یکی از ویژگی‌های منافقین می‌تواند باشد، البته چون مسئله ناینایی و ناشنوایی مربوط به قوای ادراکی انسان است، در حقیقت بازگشت به همان لایعقلون و لایعلمون و لایشعرون دارد و قابل بازگشت به ویژگی‌های گذشته هم می‌باشد.

نکته چهارم

نکته دیگر این معنای ترک خداوند چیست. این که خداوند آن‌ها را رها کرده به چه معنا می‌باشد؟ روایتی در ذیل این آیه وجود دارد که معنای ترک را روشن می‌کند:

در روایتی از امام رضا(ع) ذیل این آیه وارد شده است که، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصِفُ بِالْتَرْكِ كَمَا يُوصِفُ خَلْقَهُ وَلَكِنَّهُ مَتَى عَلِمَ أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ عَنِ الْكُفْرِ وَالضَّلَالِ مَعَهُمُ الْمَعَاوَنَةُ وَاللُّطْفُ وَخَلَى بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اخْتِيَارِهِمْ»^۱، امام رضا(ع) می‌فرماید خداوند هیچوقت به ترک توصیف نمی‌شود، در مورد خلق می‌تواند بگویند مردم این را ترک و رها کردند، ترک کردن بار منفی دارد، وقتی چیزی ترک می‌شود و رها می‌شود، یعنی دیگر قدرتی نسبت به آن نیست، تا مادامی که چیزی در اختیار شما است نسبت به آن قدرت دارید، ولی وقتی ترک و رها می‌شود، این در حقیقت به نوعی مستلزم عدم قدرت نسبت به متروک است، این در مورد خداوند محال است، معنا ندارد خداوند نسبت به چیزی قدرت نداشته باشد، چون قدرت خدا عام است، لذا نمی‌توان وصفی برای او بکار برد که سر از عدم قدرت در بیاورد، و ترک به این معنا خواه و ناخواه مستلزم عدم قدرت خداوند بر این است. لذا می‌فرماید خداوند به ترک وصف نمی‌شود ولی توضیح می‌دهد اینکه خدا اینها را ترک می‌کند یعنی این که چون خداوند می‌داند اینها از راه کفر و ضلالت بر نمی‌گردند «فَمَنْعَهُمُ الْمَعَاوَنَةَ وَاللُّطْفَ»، یعنی از کمک و لطف به آنها، منع می‌کند، لذا بار ایجابی و معنای مثبت پیدا می‌کند، دیگر معنای منفی ندارد، و این تحت قدرت و مقدور خدا است، چون همه چیز تحت قدرت خدا می‌باشد این هم تحت قدرت خدا است که لطف را از آنها دریغ کند و معاونت نسبت به آنها نداشته باشد، آنوقت تفسیر آن اینگونه می‌باشد «و خَلَى بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ اخْتِيَارِهِمْ» بین آنها و بین اختیارشان فاصله می‌افتد، خلاء قرار می‌گیرد، یعنی دیگر اینها قدرت بازگشت ندارند، وقتی لطف و عون و یاری خدا نسبت به آنها نباشد آنها دیگر نمی‌توانند بازگشت را اختیار کنند، و البته این یک کیفر است، مثل موارد پیش که توضیح دادیم، این نتیجه اعمال خود آنها می‌باشد که دیگر قابل بازگشت هم نیستند، اینکه می‌فرماید: بین آنها و فعل آنها فاصله می‌اندازد یعنی به آنها فرصت می‌دهد و عذابشان نمی‌کند، خود فرصت دادن به اینکه اینها در آن مسیر فرو بروند و غرق شوند در حقیقت بدترین کیفر برای آنها می‌باشد، دیگر اصلاً امکان بازگشت برای آنها وجود ندارد، به همین جهت است که در مورد منافقین هیچ امیدی نیست.

^۱ . تفسیر صافی، ج ۱، ص ۸۵.

آیه هجدهم «صُمُّ بَكْمُ عَمَىٰ فَهْمٌ لَا يَرْجِعُونَ»

به حسب نظر بدوی ممکن است این تصور پیش بیاید که مضمون این آیه مضمون همان آیه قبلی است، «ذَهَبَ اللَّهُ بُنُورَهُمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ»، یعنی اینها در تاریکی هستند و نمی بینند، هیچ چیز را نمی بینند و در انبوهی از ظلمت‌ها و تاریکی‌ها فرو رفته اند، آیه هجدهم هم می گوید اینها نه می توانند حرف بزنند و نه می توانند بشنوند و نه می توانند سخن بگویند، کر و کور و لال هستند، پس آیا فرقی بین این دو جمله نیست؟ آیا تکرار جمله قبل می باشد؟

تفاوت معنای آیه هفدهم و هجدهم

در اینجا به نظر می رسد آیه هجدهم یک مطلبی غیر از آیه هفدهم بیان می کند، ذیل آیه هفدهم سخن از نابینایی است، در آیه هجدهم هم سخن از نابینایی و ناشنوایی است، ولی گاهی منشأ نابینایی تاریکی مطلق است، اگر کسی چشم هم داشته باشد، بینایی هم داشته باشد، ولی وارد فضایی شود که تاریکی مطلق بر آن حاکم است هیچ چیزی نمی بیند، گاهی منشأ نابینایی کوری است، ممکن است کسی وارد یک فضای روشنی بشود ولی چون چشم ندارد نمی تواند ببیند، در ذیل آیه هفدهم سخن از نابینایی ای است که ناشی از تاریکی مطلق است، در آیه هجدهم سخن از نابینایی ای است که ناشی از کوری است، یعنی در منافقین هر دو جهت جمع می باشد، شما تصور کنید کوری را که در فضای تاریک مطلق قرار بگیرد، ظلمت و حیرت و تحیر او مضاعف می شود، پس کسی که این خصوصیت را دارد، که نمی بیند چون در تاریکی است، هیچ چیز را نمی بیند و نمی شنود و نمی تواند سخن بگوید چون هم کور است و هم کر است و هم لال است، دیگر امکان بازگشت برای او وجود ندارد، «فهم لا يرجعون» اینهایی که با این ویژگی زندگی می کنند اصلاً دیگر امکان بازگشت برای آنها وجود ندارد.

پس این دو آیه دو مطلب متفاوت را بیان می کند گرچه در یک جهت و در یک راستا هستند، اما نه تکرار است و نه تاکید، بلکه از دو زاویه عدم ادراک آنها را بیان می کند، نه حق را می بینند و نه سخن حق را می شنوند و نه می توانند به حق سخن بگویند، این «فاء» در فهم لا يرجعون، فاء تفریع است، یعنی وقتی کسی به دلیل تاریکی نمی بیند و کسی که به دلیل کوری و کری و لال بودن نمی بیند و نمی شنود و نمی تواند سخن بگوید، قهراً دیگر بازگشت برای او معنا ندارد. عمده ترین وسایل ادراکی ما گوش و چشم و زبان است، با گوش می شنود و با چشم می بیند، اینها همه وسایلی هستند که ما با آنها امور پیرامون خود را درک می کنیم، زبان که سخن بگوید و سوال و استفهام کند، برهان اقامه کند، این هم ابزاری است که به ادراک انسان کمک می کند، اگر همه راههای ادراک انسان بسته بود دیگر امکان بازگشت برای او میسر نیست، و به همین جهت هم خداوند منافقین را از جمله بدترین جنبندها می داند.

چرا ما می گوئیم منافقین بدترین جنبندها روی زمین هستند؟ این به استناد آیه قرآن قابل اثبات است، در یک آیه می فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ»^۱. بدترین جنبندها نزد خدا کسانی هستند که «الصَّمُّ الْبُكْمُ» هستند، نه حرف می زنند و نه به حق سخن می گویند و نه می شنوند، بعد توصیف می کند اینها کسانی هستند که

۱. سوره انفال، آیه ۲۲.

اهل تعقل و اندیشه نیستند، پس کسانی که اهل تعقل و اندیشه نیستند و ابزار ادراکی آنها فعالیتی ندارد اینها بدترین جنبنندگان هستند، آنوقت در همین آیه منافقین را با این ویژگی‌ها و خصوصیات معرفی کرده است، «صُمَّ بُكْمٌ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ».

اگر ما این دو آیه را کنار هم قرار دهیم نتیجه‌اش این است که شرّ الدواب عند الله منافقین هستند. بدترین جنبنندگان نزد خدا کسانی هستند که اهل تعقل و اندیشه در مورد معارف حق نیستند، اینها کسانی هستند که حتی اگر حق را هم بشنوند اعراض می‌کنند «وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ»، می‌گوید اگر خداوند می‌دانست که در اینها خیری وجود دارد آنها را شنوا می‌کرد ولی اگر آنها را شنوا کند اینها باز از حق رویگرا می‌شوند. کسی که اهل اندیشه و تعقل نیست و از حق رویگرا است «شر الدواب» بدترین جنبنندگان روی زمین است.

جمع بندی

پس مجموعاً آیه هفدهم و هجدهم یک تمثیلی برای سرنوشت غم انگیز و تلخ منافقین بیان کرده است، می‌فرماید: اینها مثل کسانی هست که آتشی روشن می‌کنند اما خدا این نور را خاموش می‌کند و همچنان در تحیر و ظلمت باقی می‌مانند، به علاوه اشاره به کور شدن و کور شدن و ناشنوایی اینها دارد و اینکه اساساً به هیچ وجه امید خیر در اینها وجود ندارد و قابل بازگشت نیستند، در مسیر کفر ضلالت به زندگی خود ادامه می‌دهند و عاقبت آنها هم عذاب الیم است، «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ» یعنی در پایین‌ترین طبقات جهنم جای دارند.

بحث جلسه آینده

آیه نوزدهم و بیستم، یک مثل دیگری درباره منافقین مطرح می‌کند که بیان خواهیم کرد. و پس از آن مجموعه آیاتی که درباره منافقین در این بخش وارد شده است تمام می‌شود و مطلب تازه ای را شروع خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»